

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

بحث در بررسی فرمایش شیخ انصاری بود که شیخ فرمود اگر کلی اضافه‌ای به یک ذمه‌ی معینه نشود ملک نیست، عنوان ملکیت را ندارد. فرمایشی که امام در مقابل کلام شیخ داشتند را بیان کردیم و نتیجه‌ی فرمایش امام همین بود که دیروز عرض کردیم که ایشان می‌فرمایند اصلاً دلیلی بر اعتبار ملکیت حین الإنشاء نداریم.^[1] مشهور فقها قائل‌اند به اینکه در حین انشاء انشاءکننده، موجب باید نسبت به آن مبیع ملکیت داشته باشد، من یبیع له باید مالک باشد اما ملاحظه فرمودید که امام قائل شدند به اینکه لازم نیست ملکیت حین الانشاء، اگر در حین انشاء ملکیتی هم نبود اما بعد العقد به یک نحوی تعیین حاصل بشود این کفایت می‌کند.

طبق نظر مشهور باب معاملات خیلی ضیق می‌شود، باید من یبیع له نسبت به مبیع مالک باشد، اگر مالک نباشد ملکیتی نباشد، می‌گویند عقد واقع نمی‌شود، اما مرحوم امام، مرحوم ایروانی و ما هم به تبع این دو بزرگوار می‌گوئیم ملکیت در حین الانشاء لازم نیست، بعد الانشاء هم لازم نیست، آنچه لازم است تعیین است. پس این مطلب اول مرحوم شیخ، که کلی مادامی که اضافه نشود ملک نیست بطلانش روشن شد.

ادامه کلام مرحوم شیخ:

مطلب دوم شیخ این است که کلی مادامی که اضافه نشود مال نیست، همین جا دقت بفرمایید مجموعاً ما وقتی کلمات فقها را که در این چند روز گفتیم، راجع به همین موضوع می‌خواهیم دسته بندی کنیم سه نظریه وجود دارد: یکی همین نظریه‌ی شیخ است که می‌فرماید کلی مادامی که اضافه به ذمه‌ی معینه نشود مال نیست، مالیت ندارد، نظریه‌ی دوم اگر در ذهن‌تان باشد قبلاً از مرحوم محقق اصفهانی نقل کردیم، ایشان فرمود مالیت به حسب ذات ملاحظه می‌شود.

یک چیزی ممکن است بالذات مال باشد اما حتی وجود هم پیدا نکرده باشد، اعتبار هم نشده باشد، فی نفس الأمر می‌گوئیم صد من گندم کلی با قطع نظر از وجود و عدم مالیت دارد، مال آن است که بالذات مورد رغبت عقلاً قرار می‌گیرد، عقلاً هم می‌گویند یک من کلی یک من است و صد من هم صد من است، این ارزش بیشتری دارد و بیشتر مورد رغبت عقلاً قرار می‌گیرد، لذا مرحوم اصفهانی این طرف قضیه قرار گرفته.

مرحوم شیخ حدّ وسط قرار گرفته و قول سوم نظریه‌ی امام (رضوان الله تعالی علیه) است که می‌فرمایند اصلاً کلی تا مادامی که در عالم خارج موجود نشود مال نیست، مالیت به لحاظ تحقق در عالم خارج است، اگر یک کلی در عالم خارج تحقق پیدا نکند ما نمی‌توانیم اعتبار مالیت برایش کنیم. پس سه نظر شد که نظر شیخ حدّ وسط بین نظر اصفهانی و امام قرار می‌گیرد. مرحوم

اصفهانى مى‌گويد كلى من حيث هو هو مع قطع النظر عن الوجود و العدم، مع قطع النظر على الاضافه و عدم الاضافه مال، موجب رغبت براى عقلاست، اين يك. امام مى‌فرمايد كلى تا مادامى كه در عالم خارج موجود نشود مال نيست، شيخ يك حدّ وسطى را گرفته و مى‌فرمايد وجود در عالم خارج لازم نيست و همينطورى هم خودش فى حدّ نفسه كافى نيست كلى بايد يك اضافه‌اى به يك ذمه‌اى، آن هم ذمه‌اى معينه پيدا كند تا اينكه مال بشود.

نظر استاد محترم:

ما در سال‌هاى گذشته بحث از ماليت و ملاك در ماليت را ذكر كرديم، ما اگر ماليت را يك امر اعتبارى بدانيم بگوئيم مال آن است كه عرف اعتبار ماليت بر آن مى‌كند ولو خودش ذاتاً مالى نيست، ارزشى ندارد اما عرف آمده اعتبار مى‌كند ماليت را. كما اينكه در پول‌هاى كه امروز موجود است اين اسكناس‌ها مال نيست، نه طلاست و نه نقره است و خودش ارزشى ندارد، دولت ماليت را اعتبار مى‌كند بعد از اعتبار ماليت مى‌شود مال، هر روزى هم كه اين دولت اعتبارش را بردارد اين ديگر عنوان ماليت ندارد. اگر ما مال را بيائيم يك امر اعتبارى بدانيم يا لاقلاً در بعضى از موارد، در بعضى از مسائل بگوئيم مال يك عنوان اعتبارى دارد.

فرمايش مرحوم اصفهانى مخدوش مى‌شود، مى‌گوئيم نمى‌شود ما يك چيزى را با قطع نظر از اعتبار عقلاً مال بدانيم، عقلاً بايد اعتبار كنند، بگوئيد مرحوم اصفهانى مى‌گويد ممكن است يك شئى ذاتاً مورد رغبت عقلاً قرار بگيرد، حالا ما مى‌گوئيم اين رغبت عقلاً از كجا مى‌گوئيد كه فى نفس الامر است، ممكن است مقيد باشد به اينكه در عالم خارج موجود باشد، عقلاً چيزى كه در عالم خارج موجود نيست را چطور مورد رغبت‌شان قرار مى‌گيرد؟ با صرف تصوّر كه رغبت ايجاد نمى‌شود، بايد به اعتبار آن مابه ازاي خارجى‌اش مورد رغبت عقلاً قرار بگيرد. پس اگر ما مال را اعتبارى بدانيم يا بگوئيم مورد رغبت عقلاً قرار مى‌گيرد، دو. در هر دو صورت تا چيزى در عالم خارج موجود نباشد نمى‌شود برايش اعتبار ماليت كرد. الان دولت بايد براى چيزى كه نيست اعتبار ماليت كند اين لغو است و نمى‌شود! اعتبار ماليت متوقف بر وجود است.

بعد مى‌خواهيم يك شاعدي بياوريم بر فرمايش امام، اگر يك چيزى از بين رفت، يك مالى مثل گندم، دو كيلو گندم، الان تلف شد و از بين رفت، اينجا عرف چه مى‌گويد؟ مى‌گويند اين مال از بين رفت، اگر واقعاً ماليت يك امرى است فى نفس الامر، بگوئيم با قطع نظر از وجود و عدم بايد بگوئيم آنجا ماليت از بين نرفته، اين يك نقضى است بر مرحوم محقق اصفهانى كه كسى كه مالى دارد. الان مالش آتش گرفت و از بين رفت. شما بايد بگوئيد ماليت باقى است چون ماليت متقوم به وجود خارجى نيست، حتى ايشان متقوم به اعتبار هم نمى‌داند.

بنابراين نه فرمايش مرحوم اصفهانى درست است و نه فرمايش مرحوم شيخ، همانطورى كه ديروز هم گفتيم اضافه‌اى به ذمه نه ايجاد ملكيت مى‌كند و نه ايجاد ماليت مى‌كند، ماليت قوامش به وجود خارجى است، چه آنهايى كه ما براى خودش بگوئيم ذاتاً مثل طلا ماليت دارد يا مى‌خواهيم برايش اعتبار كنيم، در هر دو صورت نياز به وجود خارجى دارد و اين فرمايشى كه امام فرمودند فرمايش دقيقى است. بنابراين اين مطلب شيخ كه بايد حتماً اضافه شود تا ملك بشود يا مال بشود اين فرمايش هم درست نيست.

جمع بندى:

نتيجه اين مى‌شود كه تا اينجا در مقام ثبوت ما دليلى بر تعيين من يبيع له و من يشتري له نداريم، آن ادله‌اى عقلى و غير عقلى و همه‌اى اينها را مورد بحث قرار داديم و كلام شيخ را با آن دقتى كه امام (رضوان الله تعالى عليه) در كلام شيخ كرده بودند را هم مورد دقت قرار داديم، دليلى بر اينكه در معامله در مقام ثبوت در حين انشاء بايع بايد من يبيع له را قصد كند نداريم، بايد مى‌گويد من امروز هزار كيلو گندم را از طرف يكي از مردم فروختم، وقتى حتى مى‌خواهيم بگوئيم چيز نيست! لازم نيست بگوئيم از طرف يكي از مردم، بگويد فروختم. نمى‌گويد از طرف شخص خاص هزار كيلو گندم كلى را فروختم، تعيين نمى‌كند حتى

حين الإنشاء قصد خودش را هم ندارد، معامله معامله‌ی درستی است.

در عقد ازدواج اگر پدرش که دارای دو سه دختر است و بگوید من یکی از اینها را به تزویج درآوردم، این ایجاب درست است، ایجاب من حیث الایجاب اشکالی ندارد حالا قابل بگوید قبلت بعد هم معین کنند که در بحث بعدی در مقام اثبات این را می‌رسیم که در نکاح شاید خصوصیتی وجود داشته باشد، هذا تمام الکلام در مقام الثبوت.

بحث در مقام اثبات:

تا اینجا بحث در مقام ثبوت بود، حالا اگر کسی در مقام ثبوت تعیین را لازم نداند اینجا دیگر بحثش تمام می‌شود یعنی کارش تمام می‌شود و این بحث خاتمه پیدا می‌کند، اما اگر کسی (مثل مشهور) در مقام ثبوت تعیین را لازم بداند بحث دیگری که واقع می‌شود این است که آیا در مقام اثبات تعیین لازم است یا نه؟ اثباتاً هم لازم است، اثباتاً اینجا چند جهت دارد؛ جهت اولی این است که آیا بایع باید علم به مشتری داشته باشد و مشتری هم علم به بایع؛ یعنی بایع بداند من یشتري له کیست؟ مشتری بداند من یبیع له کیست؟ این می‌شود مقام اثبات، یعنی علم کلّ من البایع و المشتري بالآخر، این کسی که صد کیلو گندم را می‌فروشد و الآن خودش هم قصد کرده از جانب زید، آیا باید مشتری بداند که این چنین قصدی کرده که من یبیع له این است؟ و بالعکس، مشتری که من یشتري له را قصد می‌کند آیا بایع باید علم به او پیدا کند یا نه؟

این همین است که در کتاب مکاسب است عنوان بحث این است، شیخ بعد از اینکه بحث در مقام ثبوت تمام می‌شود می‌فرماید هل يجب تعیین الموجب لخصوص المشتري المخاطب؟ آیا تعیین موجب برای خصوص مشتری لازم است یا نه؟ «والقابل لخصوص البایع» یعنی باید معین در نزد اینها باشد و اینها هم عالم باشند یا نه؟ خلاصه‌ی ساده‌اش این است که فروشنده باید بداند چه کسی خریدار است؟ این آدمی که می‌گوید من خریدم، ممکن است برای خودش بخرد یا برای موکلش بخرد، آیا لازم است بایع بداند این برای چه کسی می‌خرد؟ این کسی که می‌فروشد مشتری باید بداند این به عنوان مال خودش می‌فروشد یا به عنوان مال موکلش را می‌فروشد و این اتفاقاً در عرف، این مسئله‌ای است که زیاد اتفاق می‌افتد. گاهی اوقات کسی خانه‌ای را به دیگری فروخته و بعد معلوم می‌شود این آقا واسطه بوده و می‌خواسته این خانه را برای موکلش بخرد، این آقای اولی بایع می‌گوید من اگر می‌دانستم تو می‌خواهی برای او بخری به تو نمی‌فروختم، من به شخص تو این را فروختم، حالا الآن این فرع را می‌خواهیم مطرح کنیم که آیا علم بایع به من یشتري له و علم مشتری به من یبیع له لازم است یا نه؟

توضیحات استاد محترم:

در کلمات خیلی خلط شده؛ یکی بحث ثبوتی است و دیگری اثباتی. ثبوتی‌اش این است که من بایع خودم قصد کنم که این گندم کلی را بر ذمه‌ی چه کسی قرار می‌دهم یا نه؟ قصدش بر من لازم است یا نه؟ یا اینکه مبهم هم باشد اشکالی ندارد. این بحث تمام شد و شد بحث ثبوتی. بحث اثباتی این است حالا که من قصد کردم من یبیع له، مثلاً من ده تا موکل دارم، من یبیع له من موکل هشتم است آیا مشتری باید علم به این داشته باشد یا نه؟ مشتری هم اگر خودش وکیل از ده نفر است و می‌خواهد مشتری کند برای موکل هشتمش بایع باید به این علم داشته باشد یا نه؟ اما فرمایش شما؛ آنجایی که در اول بحث امروز امام فرمودند در حقیقت بیع ما دلیلی بر اینکه حین البیع این ملکیت و مالیت باید باشد نداریم، ما هم این را پذیرفتیم. فقط فرمودند آنچه لازم است این است که بعد البیع اگر می‌خواهید این انشاء لغو نشود یک تعیینی بکنید و بگوئید کدام صد من گندم؟ تا تعیین نشود آن هم به لحاظ وجود خارجی فایده‌ای ندارد.

امام فرقی بین ثبوت و اثبات نگذاشته، فرمود لا دلیل. این لا بیع إلا فی ملک، باید ببینیم در مقابل چیست؟ «لا وقف إلا فی ملک» باید ببینیم در مقابل چیست؟ آنچه امام و دیگران می‌فرمایند این است که حین الإنشاء لازم نیست، اما شما بعد از انشاء وقتی که آمدید در عالم خارج تعیین کردید خود به خود ملکیتش هم محقق است، شما وقتی تعیین فرمودید می‌گوئید این از ملک این آقا خارج می‌شود، آنچه که امام نفی می‌کند و ما هم پذیرفتیم حین الإنشاء است، لا بیع إلا فی ملک، این لا بیع همان اشاره‌ای که

فرمودند این اشاره به مسبب دارد. اگر ما لا بیع را بیع انشائی بگیریم این اشکال وارد است، می‌گوئیم روایت می‌گوید انشاء بیع وقتی است که ملکیت باشد حین الانشاء اما بیع و اساساً در روایات تمام الفاظی که مربوط به معاملات آمده بیع، اجاره، هبه، نکاح، مراد معنای مسبب است. اگر مراد معنای مسبب شد، دیگر اشکال وارد نیست، چون مقام سبب ما می‌گوئیم در حین الانشاء ملکیت لازم نیست.

موضوع بحث آینده: در کتاب مصباح الفقاهه^[2] مرحوم آقای خوئی مقام اثبات را ایشان در متن، در سه جهت آوردند و در حاشیه هم یک جهت اضافه کردند و در کتاب البیع^[3] امام را هم ببینید که ان شاء الله فردا بحث اثباتی را عرض کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ این یکی از آراء جدید امام است، یعنی نسبت به فقهای گذشته از ابتکارات یا بالأخره از آراء ایشان است.

[2] □ جلد دوم صفحه 553.

[3] □ جلد دوم صفحه 70.